

یادیاران

۵

از تهران به شیراز

حضرت معتمد

تجربه بخوبی نشان میدهد که بالاخره قوه فشار است که اغلب محرک قوای مختلفه در نهاد انسانی شده و به بشر درس سعی و عمل میدهد و بنده خیال میکنم بهترین وسیله تحریک سعی و عمل فشار روزگار است، زیرا وقتی انسان تنبل الخلقه وسایل زندگانی روزمره اش تا اندازه ای مرتب و روبراه است کمتر ب فکر تلاش و حرکت در زندگانی است دیشب من برای یک خرج لازمی محتاج بده تومان پول شدم با اینکه بالاخره فراهم شد ولی آنطور که من مترصد بودم بجلدی و چابکی تهیه نشد و من را در یک محضری که ما حضران مناسب حال بود تقریبا "بور کرد و برای من که در تمام دوره عمر کمتر پا از گلیم خویشتن بیرون گذارد و مصدع این و آن شده ام این واقعه خیلی گران آمد و دقیقه چند مغزم را فشار داد و در نتیجه این فشار موقتی ب فکر این افتادم که باید امروز هر طور است بسر وقت وصول خرج سفرها یک حمله جدی بنمایم که یا بکلی مایوس از وصول آن شده و دوسیه این کار را ببندم یا اگر واقعا " موضوعی دارد با یک جدیتی امروز صورت پولش کنم روی این فکر بخط مستقیم اول وقت بنا بر سوابقی که میدانیید وارد اطاق آقای وزیر دارایی شدم و بعد از ذکر شرح قضیه و تحقیقاتی که ایشان از متصدیان لابلالی مربوطه فرمودند معلوم شد درخواست شما مثل یک طفل شیرخواره در اوراق اداری قنடاق شده و

در یک گوشه از کشور میز اداره مربوطه که بمنزله گاهواره این قبیل اطفال زبان بسته است مشغول چرت زدن میباشد، بالاخره با مساعدت جناب وزیر و مختصر کوشش که بعمل آمد بعد از یک ساعت معطلی درخواست هزینه سفر شما را که هفت ماه از عمر شریفش گذشته بود از قنடاقهای اداری بیرون کشیده و براهش انداختم و خوشبختانه این طفل یک ساعته ره صدساله را پیمود در ظرف یک ساعت از تمام سنگرهای جریانات اداری گذشته و بخزانه ارسال شد، پشت سرایشان هم خود بنده مثل برق لامع بخزانه رفته و با استفاده از خصوصیت دوستانی که بنده در گوشه و کنار ادارات برای این قبیل مواقع ذخیره دارم بفاصله نیمساعت توقف در خزانه ایضا "دوقرانی امین السلطانی بمبلغ هفتاد تومان جلو مخلص شمرند و همان کسی که شب گذشته برای ده تومان پریر میزد امروز دارای هفتاد تومان وجه نقد رایج شده و بعمر دولت‌های معتصم دعاگو گردید ولی افسوس که پول در جیب بنده درست حالت گنجشگ را دارد که در دست بچهای است که در عین علاقه از کم خردی بچگانه یک مرتبه دستش را باز کرده و گنجشگ عزیزش در حالتی که از زیر چشم نگاه می‌بصاحب خود نموده لب خندی بطفل بیچاره میزند پرواز نموده و یک شیشکی هم از روی درخت تقدیم طفل مینماید و بیش از یک خاطره بهوفائی در قلب کوچک طفلک هم او نمیماند اما همینقدر خوشوقتیم که در میان شلوغی‌های مالیه روغن ریخته‌ای را بنفع شما جمع آوری نموده و یک کوله بار کوچولوئی را از دوش شما برداشتم و یقین دارم در این سهک باری شما از این خبر بیشتر از من شنگول خواهید شد و قبول میفرمائید که لیس لانسان الاماسعی .

قربانت ارجمند - فروردین ۱۳۰۸

از تجریش به مشهد

قربانت شوم نامهٔ مشحون به مهر و صفای ذاتی آن مصاحب محبوب شریف خود را در یک حالت سرشاری از شراب شاهانی زیارت کردم، البته سزاوار این بود جوان را هم با همان حالت تحریر کنم زیرا در آنحالت زبان دل جانشین زبان قلم میگردد. چند روزی است زمستان تهران قیافه ترشروئی و تندخوئی بخود گرفته مردم ناسپاس را آزار میدهد کمتر منزلی از رنج و محن زمستان امسال آسوده است خطوط سیاه جرائد تهران تا حدی آثار تلخ زمستان تهران را برای شما حکایت میکند با تمام این احوال یک شور و

شعف بی سابقه ای میان یخچالیه‌ها افتاده که از وجد آرام نمیگیرند البته اطباء و دوافروشان هم دست کمی از آنها ندارند ارادتمند هم با وجود جالب انتظار از این سسه طبقه عقب نیستم و ما ام این هدایت برادرانه شما را میستایم زیرا از جنجال اداری و غوغای شهریه‌ها دور نشسته از صفای طبیعت و اشعه طلائی خورشید التذاز میبریم مثلاد در این ساعت که گیلای شرابی با مرغ پلو بسلامتی آن دوست عاقل و صلاح اندیش صرف شده وزیر کرسی لم داده ام فکر میکنم در شهر چه خیر است یک طبقه هنوز خماری مشروب را از سردرنگرته از بیم خط قرمز دفتر حضور و غیاب بطرف اداره دوان هستید ، طبقه دیگر مخمور بستی تریاک و آرزوی یک چرت کوچک میکشند متاسفانه چون ساعت اداره اجازه نمیدهند بهمان درد مبتلا هستید ، از اینها گذشته توزیع اوراق سرشماری که اخیراً شروع شده و هر کس آنرا بمصلحتی تعبیر و تفسیر میکند بیشتر خیال شهر نشینان پایتخت را آشفته و مشوش کرده است . اما بنده با همان حالتی که فوقاً اشاره کردم بهمه میخندم زیرا در همان باغ گنجهای که نشانیهای کامل آنرا داده بودید با خیالی فارغ نشسته و شکل ماه شمار را پیش چشم آورده ام اگر مبالغه فرض نمیکنید در این دقیقه بقدری مجذوب محبتهای ذی قیمت شما هستم که اگر نزدیکم بو-یدی اختیار بوسی بر روی ماه شما میزوم . برای آتیه زندگانی نقشه‌هایی طرح کرده ام که اگر فائق آید سعادتمند خواهیم بود . تمنی دارم احساسات صادقانه بندگیم را با کمال ادب و احترام بمحضر معظم جناب آقای پاکروان استاندار رسالت فرمائید ، از عواطف بزرگواری و شرافت ایشان مادام العمر سپاس گذاریم .

۱۴ بهمن ۱۳۱۸ علی اصغر فروزان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

از تهران به مشهد

حضرت فرخ دیروز با حضرت رشید یاسمی حای تو و تمام شکموها را در سر یک میز رسمی ناهار که بنام ضیافت تشکیل شده بود خالی کردیم ، بعد از اینکه تمام مدعوین در سر صندلیهای خود پشت میز غذاخوری ۲۴ نفره قرار گرفتند ، ابتدا بوسیله بشقابهای سوپ خوری توگود مجلل ضیافت افتتاح گردید و بسلامتی شاهره و پیرت سوپ از اطراف میز بلند شد و یک کنسرت گوش خراش موقتی تشکیل داده بود ، این جناب سوپ عبارت بود از آب جوجه‌ای که عصاره اش را کشیده و با نهایت سلیقه تهیه نموده بودند و مقداری

هم خامه در بشقابها باز کرده بودند که رنگ آن را سفید نموده و طعمش را لذیذ نماید. حقیقتاً " اگر زمستان بود صاحبان کمال آرزو میکردند که یک حوض مملو از این سوپ باشد. بشرط اینکه مطابق شرع انور کر بودن آن قبلاً" شده باشد که با مشکلات شرعی برنجخوری و انسان در آن حوض غوطه خورده ناتمام مسامات بدن مستقیماً" از آن سیراب شوند. بعد از اینکه بشقابهای سوپخوری یکی بعد از دیگری از جلو مدعوین برداشته شد بفاصله چند ثانیه خوراک بوقلمون سرد سر وقت ما آمد، آقای فرخ شما را بخدا این هم وضع شد که انسان چند ساعت از وقت عزیزش را صرف این قبیل تفننات بنماید و آخرش هم هیچکس قدر دان نباشد؟ خلاصه این خوراک بوقلمون که شما و بنده هم در عروسی مادرمان ندیده بودیم با تشریفات آن صرف شد اگر چه آقای یاسمی ایراد داشتند که چرا بوقلمون را درسته نیاورده بودند و گوشت او را حلقه نموده و بخورد ما دادند ولی من چون بنده ناشکری نیستم ایرادی بحلقه بودن آن که بسیار با حلقه مفقوده فرق داشت نگرفته و ادا بلغت الحلقوم بلعیدم، خوب حالا انسان چه بکند بعد از صرف بوقلمون اگر از این خوراک دوم که اسماً "کتلت کوبیده و رسماً هزار قسم توالیت و دم دستگاہ برای آن قائل شده اند نخورد اسباب گله گزاری خواهد شد اگر بخورد چطور بخورد، در هر صورت توکلت علی اله یک گل هم از این خوراک بیاد آن دوست گرمی زدیم بین من چه رفیق خوبی هستم و در چه موافق برجسته تورا یاد میکنم، باز تو بد ادائی بکن و لوس بازی درآور و برای اینکه این آخر عمری من خواسته ام یک خاکی بسر کرده و چند روزی هم مثل آدمها زندگانی کنم مرا بیاد فحش و ناسزا بگیر که چرا زن گرفته ام، بهر حال این خوراک ولدالزنا کی کتلت هم صرف بلکه نحو شد.

فرخ جان امان از دست این بشقاب عوض کردنهای میهمانیهای رسمی و لغت دادن ها که انسان را خفه میکند مگر چه عیب دارد در همین بشقابی که بنده کتلت زهرمار کرده ام مثلاً " خوراک جوجه هم بخورم که حتماً" باید در این قبیل میهمانیها بشقابهای سر میز مثل عقاید سیاسیون هاجق ایران ما برقی عوض شود، اما بخرج کی میرود بسیار خوب این بشقاب را هم برداشتند حالا نوبت بچلو کباب بی پیر خودمانی شد، فرخ حقیقتاً " جای تو خالی بود، برنجها چون عاچ و مرمر سفید و همچون قامت دلدار قد کشیده و موزون، من میدانم با بودن همچو برنجی که نگاهش جاذب جسم و جان و خوردنش حافظ دین و ایمان است شعرای بیدوق چرا برای تشبیه به اندام یار متوسل بسرو بیروح شده اند حیف نیست، خیر حتماً باید در آتیه بقول مرحوم عشقی انقلاب ادبی نموده و قامت دلدار را ببرنجهای مولائی رشت که از هر حیث مناسب تر است تشبیه نماید و اما آشپز خوش انصاف هم در طبخ آن چنان استادی بخرج داده بود که اگر دست بروی پلو محتوی در بشقاب

خود میزدی مٹ فتر اتومبیلهای هودسن و بیوک تا میشد و در نرمی و گرمی از برقوگوی سبقت ربوده بود. در همسایگی برنجی که در بشقابها بود مقدار زیادی کره انباشته بودند که بیچاره کره بدون اینکه بفهمد بواسطه حرارت و داغی همسایه خویش مثل برفهاییکه نزدیک عید میبارد و بزودی آب میشود مشغول آب شدن بود و بزییر برنجها سرازیر میشد که اگر اتفاقاً "یک اتومبیل یا درشکه‌ای از آن میان عبور میکرد مثل خیابانهای تهران در استان از ترشح آن تمام مجاورین روغنی میشدند. لحافی که بر روی این چلو انداخته بودند عبارت بود از یک پارچه نازک مربع مستطیلی که تار و پود آن از گوشت فیله بسیار صحیح گوسفند تهیه شده و نام آنرا کباب گذارده بودند، به به چه کبابی، به نزدیک دهان نرسیده مثل بوسه‌هایی که عشاق در کوچه‌های خلوت میخواهند از گونه معشوقشان بگیرند و طرف نمیگذارد فوری آب میشد. بیچاره گوسفندان، بهر حال این چلوکباب را هم با توصیف فوق بضرب سهاق و ترشیهای عنبه و فلفل هندوستان و نمک خرقان و تخم مرغ شمیران از هضم رابع گذرانندیم و بعد باز بشقابهای پاکیزه جای بشقابهای آلوده را گرفته و مدعوین را متوجه آتیه روشنتری نمود. خدایا باز چه خبر است ما که دیگر محلی در معده صاحب مرده خود برای پذیرائی از میهمان تازه دیگری نداریم و پیش‌بینی نکرده‌ایم که ممکن است بعد از این چلو کباب باز خوراک دیگری عرض اندام خواهد نمود در هر صورت چیزی نگذشت که دیسهای مملو از جوجه‌های نابالغ که همگی لخت و عور شده با استحمام در روغن داغ مثل بچه‌های کوچک در بغل یکدیگر خفته و اطراف آنها هم بوسیله انواع بقولات و سبزیجات پخته کوه‌ها و جنگلهائی کشیده شده بود وارد اطاق گردید، در این جا من دیگر کف نفس کرده و اگر تو از طعم آنها چشیده‌ای من هم. آخر حیا هم خوب چیزی است بعلاوه شاید چند روز دیگر هم از عمر ما باقی باشد، با اجازه شما این خوراک را با عزت نفس رد کردم، و راضی نشدم که دست من این جوجه‌های معصوم را از خواب ناز در بستر گرم و نرمی که خفته‌اند بیدار نماید و از خیرش گذشتم. ای راستی فراموش کردم که از مملقات سفره هم از قبیل ترشیا و مرباهای متنوع و اشره‌های مختلف از قبیل آجیو و کنیاک و دوغ و شربت به لیمو و غیره شمه‌ای بعرض برسانم و این مبحث را بذوق سرشار خودتان و امیگذارم اما بعد از اینکه صدای جیر و جیر جوجه‌های کال از زیر دندان سایرین بلند شد چون من پاس داده بودم بتماشای آن قناعت کرده میاد شعر:

در کوی یار ممرکه کردند عاشقان
ما از برون ممرکه گردن دراز کن
افتادم و وقت را گذراندم، حالا دیگر نوبت به سر رسید و باین عنوان ابتدا بستنی بسیار لذیذ با برودت کامل خودش را بریش مدعوین بسته و اسباب زحمت دندانهای علیل همگی گردید بعد از آن کاسه بلور مملو از آب در بشقابی گذارده و جلو هر یک از میهمانان گذاردند

که هرکس بی سابقه بود بدون معطلی آن کاسه آب را هم سرمیکشید که خلاص شود ولی خیر این کاسه و این آب برای خوردن گذاشته نشده بلکه زیر آن نیم کاسه‌ای است و میتوان آنرا پیشقراول میوه‌ها نامید و معنای آن این است که وقتی میوه‌ها را آوردند اولاً در این آب آنها غسل تعمیدی یا ارتماسی داده بعد کارد و چنگال را بجانشان بکشید و بعد هم انگشت‌های آلوده خود را بشهد میوه‌ها در آب این کاسه‌ها بشویند بهرحال دوسیه صرف میوه‌ها هم که عبارت از انگور یا قوتی و سیب و ظالمی بسیار شیرین بود بسته شد، بنظم شما ملتفت نباشید که در این قبیل میهمانیها بعد از تمام شدن میوه یک قهوه تلخ سوخته مزخرفی هم معمول است که قیافه آن انسان را بیاد شب اول قبر میندازد و واقعا " بر پدر مخترع آن لعنت اما چون در دنیایش و نوش لازم و ملزوم یکدیگرند ناچار فغان قهوه‌را هم برودر بایستی همدیگر سرکشیده‌و در معنی بروی آنهمه غذاهای لذیذ یک ناوه گل بمعده خود ریخته حالا شما خیال میکنید که دیگر یا الله گفته شد و شما هم از روده درازی من خلاص شدید، نه آقا جان بلکه تازه اول جنگ است زیرا پیشخدمتها انواع و اقسام سیگارها و سیگارهای برگی مصری، هاوان و غیره در یک سینی گذارده و به میهمانان عرضه میداشتند که بلافاصله کبریتها برای اشتعال نائره جنگ کشیده شد و بوسیله دودهای متصاعده در فضا فضای محدود اطاق را تیره و تار نمود، اما بحمدالله این قسمت هم بخیر گذشت و اگر نیکوتین این سیگارها تلفاتی هم داشته باشد بعداً" در خطوط سیاه روزنامه‌ها میخوانید و بعد از یکی دود دقیقه که پشت میز نشینان بیکدیگر نگاه میکردند کنار سفره را بوسیده و با آن وداع نمودیم، حالا فرخ جان اگر این نامه را بجای جواب کاغذت قبول فرمائی ممنونم و الا میروم باز برایت دست و پائی کرده و در آتیه نزدیکی ارفغان دیگری تهیه و تقدیم دارم، بحضرت دانش‌سلام مرا ابلاغ فرمائید، حضرت بزرگ نیا سلامت و خیلی بزرگتر از نیای خود شده‌اند ماشاء الله ده بیست من گوشت پشت مازه از وجوهی که از بیت‌المال مسلمین بنام حقوق نمایندگی دریافت مینمایند بر خویشان اضافه نموده‌اند، آقای دانش جواب کاغذی که بمن نوشته بودند خیلی مختصر و خشک و بیروح بود که مرا از ادامه مکاتبه با ایشان ^{پوش} ماء کرد والا میخواستم تسلیت نامه مفصلی برای تجدید فراش خدمتشان عرض کنم، مادرم در مراجعت از مشهد مرا بیاد گله‌گزارى و سرزنش گرفته بودند که چرا در این مدت که من مشهد بودم با وجود صمیمیتی که بین تو و آقای دانش بود یک نفر نفرستادند احوالی از من بپرسند و اقلاً تعارف شاه عبدالعظیمی کرده باشند بیچاره پیرزن ساده خیال میکند ما جوانها هرچه میگوئیم حقیقت دارد، خیلی محرمانه زیر گوش مادرم عرض کردم که حضرت دانش تنها باصل ابن الوقتی ایمان دارند و بس.